

«بسمه تعالی»

شبان وادی ایمن گهی رسد به مراد / سخنرانی دکتر محمد رجبی به مناسبت سالگرد ارتحال استاد سید احمد فردید.

چکیده: در این سخنرانی، ضمن اشاره به تفکر و طریقت استاد فردید، مقام معنوی ایشان در طرح مسئله غربزدگی و مبارزه با آن مورد توجه قرار می‌گیرد. همچنین بر این نکته تأکید می‌شود که استاد، زبان و تفکر را عین هم و به اعتباری زبان را مجرای تفکر و خانه تفکر به حساب می‌آورد. زبان را هم به زبان الهی و به کلام الله برمی‌گرداند و معتقد بود که زبان حقیقی بشر، کلام الهی است. از این لحاظ، تفکر در ریشه کلمات را چیزی جز تفکر در کلام الله نمی‌داند.

تفکر استاد فقط نقش سلبی نداشته، بلکه قویاً نقش ایجابی نیز داشته است. استاد با تفکراتش زندگی می‌کرد. آنچه می‌گفت اقوال ایشان نبود، هستی ایشان بود. در زندگی چنان زیست که می‌گفت و چنان گفت که می‌زیست.

شبان وادی ایمن گهی رسد به مراد

دکتر محمد رجبی

بسم الله الرحمن الرحيم و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين. با عرض سلام خدمت اساتید و صاحبان نظران، محققان، دانشجویان و کلیه سروران ارجمند که در این محضر شریف حضور دارند و با سپاس از برگزارکنندگان که با تلاش و کوشش خود این محفل را تشکیل دادند و به بنده هم که انتظار مسمی بودن به اسم شاگردی ایشان را هرگز ندارم، این افتخار را دادند که در محضر شما و خانواده مکرم ایشان جناب دکتر مهینی اخوی محترم آن استاد و سرکار خانم مرتضوی همسر محترمه آن بزرگوار ادای دین و تکلیفی کرده باشم.

با توجه به اینکه به مقتضای زمان باید عرایض بنده کوتاه باشد و همین طور آنچه عرض می‌شود، نسبتی با تفکر و طریقت استاد که مروج آن بودند داشته باشد، این گونه تصور کردم که با ابتنا به ایه شریفه‌ای ساحت قدس را در تفکر معنوی استاد مورد نظر قرار بدهم و عرایض مختصری را در این زمینه به سمع شما برسانم. ایه شریفه این را می‌فرماید: «از دور دست‌های شهر، مردی دوان دوان آمد و گفت ای مردم، پیامبران را پیروی کنید. کسانی را پیروی کنید که از شما هیچ پاداشی نمی‌طلبند و آنان راه یافتگانند.» بنده دیشب هم با توجه به اینکه به صرافت طبع، همین را منظور نظر کردم و قرآن را گشودم، تفرقی زد که غیر از این ایه و مضمون درونی آن به چه نکات دیگری اشاره کنم، سوره مبارک قصص آمد و همین ایه، در سوره مبارکه قصص هم بود. چون من این دو ایه را از سوره مبارک یاسین و قصص خواندم من را تکان داد باین تفاوت که در سوره مبارک قصص به این صورت است: «و جاء رجل من اقصى المدینه» رجل را جلو انداخته و من این گونه دریافتم که تاکید روی مردی است که از اقصی نقاط شهر آمد. در ایه شریفه که در سوره مبارک یاسین است، تاکید روی دور دست ترین نقاط است که مردی از آنجا بر می‌خیزد. در سوره قصص تاکید ایه روی فردی است که می‌آید. در دوره تاریکی و ظلمت مضاعف آخر زمان، در دوره فروبستگی ساحت قدس، و در دوران غرب زدگی تام و تمامی که جهان را فرا گرفته حتی دین برای بسیاری از مردی که حوالت آخر الزمان شامل آنها شده و در چنبره تقدیر تاریخی گرفتار آمده‌اند، تا چهره و رنگ غرب زده به خودش نگیرد مطلوب واقع نمی‌شود

و عبادت، تا زمانی که موجه به توجیه علمی نباشد و یا منطقی جدید پیدا نکند، شانی برای فردی که خودش را دیندار آخرالزمان می‌داند کمتر پیدا می‌کند. مشکل می‌توان افرادی را پیدا کرد که عملاً از این ساحت رهایی یافته باشند و به خصوص نظراً از همه حجبی که خورشید حقیقت را در دوران جدید فرا گرفته است. گذشته باشند.

درایران مشروطه زده و غرب زده‌ای که شعار مشروطه خواهان حاکم بر آن از فرق سر تا ناخن پا به فرنگی شبیه شدن بود و افرادی مثل تقی زاده، میرزا ملکم خان، میرزا آقا خان کرمانی، شیخ احمد روحی، میرزا فتحعلی آخوندزاده و ... را به عنوان مقتدای فکری خودشان می‌شناختند که به صراحت تمام، تاریخ معنوی و دینی، آن هم نه فقط اسلامی بلکه شرقی خودشان را انکار می‌کردند و به یک تاریخ موهوم غیرواقعی مروی غرب از ایران باستان دل بسته بودند؛ در چنین زمینه تفکر، صحنه دانشگاه‌های ما تقسیم شده بود بین عناصری که به فرمایش استاد، صدر تاریخشان، ذیل تاریخ غرب بود. آنچه از غرب می‌شناختند چیزی جز تفاله ژورنالیست غربی نبود که کاریکاتور ناهنجاری از واقعیت غرب محسوب می‌شد و هرگز حقیقت غرب را به صراحت بروز نمی‌داد.

در چنین جوی که حتی سخن گفتن از غرب حقیقی برای محافل دانشگاهی بسیار ثقیل و بیگانه می‌نمود، فردی را خداوند از آستین قدرت خودش بیرون آوردن با غیرتی که از سیادت او نشات می‌گرفت و با علم و درکی که حقا موهبتی بود، جدا از شرایط و لوازم واقعی آن روز، و انکشافی بود که برای قلب سلیمی حاصل شده بود، در این مملکت سخن از غرب زدگی گفت و حقیقت غرب را در مقابل حقیقت شرق، در معرض نظر صاحب‌نظران قرار داد.

جلال آل احمد تا چه اندازه توانست موثر واقع بشود. به خصوص تاثیر شگرف جلال آل احمد بر شخصی همچون دکتر شریعتی، برای کسانی که آثار جلال و شریعتی را خوانده باشند، اصلاً انکار ناپذیر است و از آن طریق هم باز، مساله به نحوی مطرح شد که هر چند برابر با نظریات استاد نبود و حتی در زمینه‌هایی با غرب زدگی مرکبی که ایشان مطرح می‌کردند تناسب داشت، ولی به هر حال تاثیرش شگرف و بی سابقه است. به همین دلیل می‌بینیم شخصی به نام یان ریشال در کتاب معروفش به نام «روشنفکران و انقلاب اسلامی» می‌گوید:

بعد از امام خمینی (ره) هیچ کس مثل دکتر فردید بر افکار جوانان انقلابی ایران تاثیر مستقیم و غیرمستقیم نداشته است. و در این زمینه، از شاگردان به نام ایشان در دانشگاه تهران، جناب آقای دکتر رضا داوری، جناب دکتر ابوالحسن جلیلی و دکتر اعوانی، استایدی که از محضرایشان استفاده کرده‌اند، باید نام برد که در آثار و گفتار و تدریسی که داشتند، ترویج کردند منظری را که از آن منظر، حقیقت غرب دیده شود و با چشمی بازی و فکری مهیا به نقد فرهنگ و تمدن غرب و شناخت آنچه را که شرق فرهنگی می‌نامیم و مهد تجلی تفکر معنوی ادیان بوده است پردازیم.

اولین درسی را که من از ایشان جدای از کلاس درس فرا گرفتم این بود که سال‌ها پیش، قبل از انقلاب، روزی راجع به طبقه بندی علوم از ایشان پرسیدم. فرمودند تمام طبقه بندی‌ها که هست مورد قبول من نیست. علم از علم الهی باید شروع بشود همه چیز از خدا باید شروع بشود. یعنی علم مطلق. یعنی علم اوست تمام علوم در مراتبی که دارند، درجاتی هستند از افاضات علم الهی به افراد مختلف. این می‌شود طبقه بندی علوم در یک دیدگاه دینی. ایشان پیش از پیروزی انقلاب اسلامی بر سر قانون اساسی، نکته‌ای داشتند که می‌خواستند بنده این نکته را در آن زمان به مرحوم‌ایت الله طالقانی برسانم چون امام در پاریس بودند. به من فرمودند که هر طور می‌توانید پیغام را برسانید که تا انقلاب هنوز پیروز نشده، گروهی روحانی فاضل و افرادی حقوقدان تعیین بشوند و من حاضرم تمام شبانه روزم را در اختیارشان بگذارم و بنشینیم قانون اساسی کشور اسلامی را بنویسیم. من عرض کردم چه خصیصه‌ای در این قانون است که شما این طور شتاب دارید. فرمودند این قانون از خدا شروع می‌شود و به خدا ختم می‌شود. با همه قوانین موجود متفاوت است و این کار هر کسی نیست که بتواند یک قانون اساسی را بر مبنای تفکر دینی که خداوند در اول و آخر و ظاهر و باطنش است، بنویسد. این پیغام را بنده به وسیله شخصی از نزدیکان به ایشان رساندم ولی در آن همه مسائل جاری سیاسی، گرچه مورد توجه قرار گرفت به تعویق افتاد.

بعد از انقلاب استاد در تشکیل کنگره‌ای به نام کنگره مسلمانان معتقد به پیش نویس قانون اساسی در دانشگاه تهران شرکت جست و همین نام را هم خودایشان برای کنگره انتخاب کرد که به مدت دو الی سه هفته در تالار علامه امینی دانشگاه تهران در جریان بود و شهیدایت الله صدوقی از یزد در این کنگره شرکت داشتند و اساس صحبت‌هایی که در

آنجا به عمل آمد نوشته شد و در شورای خبرگان مورد توجه قرار گرفت و به تنظیم قانون اساسی جدید متهمی گردید. هر چند که به هر حال آن گونه که ایشان می‌خواست در نیامد و خصوصاً ایشان به مقدمه قانون که یک مقداری متأثر از تعبیر و تفسیرهای جدید است معترض بودند. این نشان می‌دهد که چه در نظر که طبقه بندی علوم باشد و چه در عمل که نوشتن قانون اساسی برای یک نظام باشد مبنای ایشان خدا بود آن هم نه خدایی که مفهوم خدا باشد و واجب الوجوب فلسفه بلکه خدا به تعبیر ایشان خدای پربروز و پس فردا که خدای محمد (ص) و مهدی موعود (عج) است این را ایشان در سخنرانی و در بحث‌های متعددی که داشتند بارها مطرح کرده‌اند که اساس تفکر ما بر می‌گردد به تجلی خداوند بدون حجاب‌های ظلمانی و نورانی بر ذات بشر که مظهر اسم اعظم الله هست. ایشان هر نوع تفکر دیگری را که جدا از مقام حضور انسان باشد نسبت به اسمی که مظهر آن اسم است تفکر حقیقی نمی‌دانستند. تفکر مشرق زمین هند و ایران باستان و مصر را هر چند نسبت به تفکر غرب نزدیک تر به حقیقت می‌دیدند ولی باز محبوب می‌پنداشتند و بارها به این سخن هیدگر اشاره می‌کردند و بارها هم فرمودند علت توجه من به هیدگر، توجه او به این حقیقت است که در دوره جدید ساحت قدس فرو بسته شده و با انکشاف این ساحت است که تفکر حقیقی هم می‌تواند معنی و مورد پیدا کند.

ایشان علاوه بر تاکید این نکته، از آنجا که زبان و تفکر را عین هم و به اعتباری زبان را مجرای تفکر و خانه تفکر به حساب می‌آوردند، زبان را هم به زبان الهی و به کلام الله بر می‌گرداندند و معتقد بودند که زبان حقیقی بشر، کلام الهی است و تمام ریشه کلمات از این جهت که به زبان واحد بشر که زبان پربروز بوده بازگشت می‌کند، برای ایشان اهمیت تام داشت. و ایشان از یک نظرگاه حکمی به زبان نگاه می‌کرد. برای ایشان مساله زبان، مانند مساله تفکر بود و از این لحاظ، تفکر در ریشه کلمات را چیزی جز تفکر در کلام الله نمی‌دانست. تفکر حقیقی را هم از این راه نظراً میسر می‌دانستند. از این رو قبل از انقلاب، زمانی روزنامه رستاخیز با ایشان مصاحبه کرد. از ایشان پرسید: بزرگترین و مهمترین کتابی که خوانده‌ای چیست؟ فرمودند: قرآن مجید و تا آخر هم مهمترین کتابی که خواهم خواند جز این نخواهد بود چون تامل و تفکر در کلمات الهی است که ما افق‌های تفکر حقیقی را در این دوران ظلمانی باز

می‌کند. ایشان از عناوین سخنانشان اگر دقت بفرمایید کاملا آشکار است که معانی را از قرآن مجید گرفته‌اند. سخنانی که ان شاء الله به صورت کتاب‌های مختلف منتشر خواهد شد، تمام برگرفته از آیات قرآن است و در ارتباط تام با نحو تفکری است که ایشان ترویج می‌کردند. با همه این توجهات، ایشان به شدت با هر نوع گرایش امروزی غرب زده‌ای که امروز بسیاری از روشنفکران مذهبی یا همه آنها دارند و آن عبارت است از خودمداری و به اعتباری خود محوری در فهم حقایق دینی ایشان پرهیز می‌دادند و این را خلاف گوهر ولایت می‌دانستند که عین حقیقت دینی است. تفکر دینی به تصریح ایشان، تفکری ولایتی است و ولایتی. ما با اقتدار به ولی دین و تذکر نسبت به کلمات حکمت آمیز آسمانی آنهاست که می‌توانسم با قرآن همسخنی داشته باشیم و هر گونه گرایش به سمت فرار از این ولایت را ایشان تعبیر به خویشکاری می‌کردند و انسان خویشکار کسی است که به نفس و بدون راهنما و ولی حرکت می‌کند.

استاد، بارها متذکر این بیت حافظ بودند که:

شبان وادی ایمن گهی رسد به مراد

که چند سال به جان خدمت شعیب کند

مارتین هیدگر هم از این حیث برایش اهمیت قایل بودند که هیدگر معتقد است در کوره راه‌های جنگلی هر کسی گم می‌شود، مگر کسی که جنگلبان راهنمای او باشد و بدون جنگلبان راه پیدا کردن میسر نیست. می‌گفتند هیدگر در اینجا تصریح به ولایت کرده است. باین نحوه تفکر، طبیعی بود که استاد یک موضع کاملاً ایجابی نسبت به یک انقلاب مقدس دینی در کشور ما داشته باشد. در آغاز سال پنجاه و هفت، زمانی که تا انقلاب هنوز فاصله‌ای داشتیم و به لحاظ حوادث تاریخی اصلاً قابل پیش بینی نبود در آن سال چه حادثه‌ای بزرگی دنیا را تکان خواهد داد، استاد فقید در دانشگاه تهران، براساس همین طریقت فکری، نظریه ولایت فقیه امام (ره) را موضوع سخنرانی قرار دادند و به عنوان تئوکراسی آن را تبیین کردند و برای محیط دانشگاهی که اساساً اقتضای فهم چنین معنایی را نداشت، این مساله را چنان جانداختند که بعد از انقلاب گروه‌های متعددی از افراد دانشگاهی مذهبی که قلمزنان توانمندی بودند، در روزنامه کیهان آن زمان که به سردبیری دوست عزیزمان و شاگرد ممتاز استاد فرید جناب آقای معارف منتشر می‌شد،

مطالب فراوانی نوشتند تا شبهات گروهک ها و افرادی نظیر بنی صدر را ختشی کنند و حتی چند سر مقاله را استاد به قلم خودشان نوشتند و با نام مستعار در کیهان چاپ شد که آن زمان بنی صدر کیهان را به عنوان مرکزی بر ضد حرکت غریزه خودش بارها مورد انتقاد قرار داده بود. کجای این تفکر به اعتقاد بعضی سفسطه گران امروز، صرفا سلبی است.

اخیرا گروهی پیدا شدند، وقتی نمی توانند حقانیت این تفکر را منکر بشوند، وقتی نمی توانند به ضعف و زبونی خودشان در برابر پس مانده های لیبرالیسم اعتراف کنند، وقتی نمی توانند بگویند چه قدر علی رغم اختیارات و موقعیت و ادعایی که دارند، آسیب پذیرند، می آیند می گویند که بله، این طریقت فکری برای جهت سلبی در مواجهه با غرب زدگی مفید ولی هیچ مساله ایجابی ندارد. این دیگر چه سفسطه جدیدی است. هر نفی متضمن اثباتی است و هر سلبی متضمن ایجابی است. علاوه بر این، استاد اصلا با ایجاب شروع کرد. دست کم در بیست سال گذشته این تفکر نقش ایجابی داشته، اثبات ولایت فقیه، اثبات تفکر معنوی و اثبات حکمت حقیقی، اثبات آزادی دینی که متضمن آزاد شدن از آزادی غربی است، اثبات انسان به معنی مظهر اسم اعظم الهی که متضمن نفی انسان به عنوان مظهر نفس اماره در تفکر اومانستی جدید است، اینها کجا جنبه نفی دارد. این نشان می دهد متاسفانه هر چند ما تا آنجا پیش رفته ایم که جایگاه والای تفکر ایشان را دست کم در مقام مواجهه با بمباران تبلیغاتی و فرهنگی غرب بشناسیم، از جهت سلبی هنوز زمینه پیدا نکرده ایم که بفهمیم وجه ایجابی این تفکر چیست و وجه ایجابی آن، چیزی جز اثبات حقانیت دیانت مقدس اسلام، تفکر رحمانی قرآن و انتظار تحقق این تفکر در چهره انقلاب حقیقی آخرالزمان به وسیله مهدی موعود (عج) نیست؛ و این آن چیزی است که تمام سال های عمر استاد که در انقلاب اسلامی گذشته، فقط معطوف به این معنا بود تمام سخنرانی های ایشان، شاید بیش از نود درصد عناوین آنکه منتشر خواهد شد، در وجه ایجابی تحقق نظام دینی در جامعه و نظام فکری دینی در اندیشه بشری بود و در این معنا، آنچه که ما می بینیم از اسلام به عرصه ظهور می رسد، چیزی جز بشارتی از تحقق پیش بینی ایشان نیست که خوش بینانه در سخت ترین شرایط جنگ دائما به ما می فرمودند اینده با ماست. نرسید. غرب رفتنی است. غرب را بحرانی شدید ویران خواهد کرد. آنچه در شوروی اتفاق

افتاد برای ایشان پیش بینی شده بود و آن را نشانه‌ای از فروپاشی کل غرب می‌دانستند و دائما تاکید می‌کردند خدا با ماست. آینده با ماست. آینده متعلق به اسلام است. حتی زمان من از ایشان پرسیدم شما در امروز چه نسبتی با هیدگر دارید، گفتند: در امروز و در گذشته، من نسبتم را با اسلام پیدا کردم و چون هیدگر حجاب اعظم آخرالزمان یعنی تفکر لایبیک غرب را نفی می‌کند از این جهت برای من موضوعیت دارد ولی من به ذات مسلمانم و اسلام برای من مطرح است. حتی یک بار سر کلاس ایشان، یکی از روشنفکرانی که بایشان در زمینه‌های زیادی توافق داشتند اشاره‌ای کردند که خوب حالا اسلام چنین و چنان... استاد، ایشان را از کلاس اخراج کرد. در حال سخنرانی بودند و کلاس هم سالن سخنرانی بود استاد به آن شخص گفت در صحبت تو یک نوع وهن نسبت به اسلام حس کردم، برو بیرون. باینکه طرف، نویسنده مشهوری بود؛ تا آنجایین مسائل برای ایشان اهمیت داشت. دوستانی که با استاد نزدیک بودند این را می‌دانند که ایشان نسبت به قید کلمه سید روی نام شان تا چه اندازه پافشاری می‌کردند و به شدت روی این جزئیات حساس بودند. از زمانی که ما ایشان را می‌شناختیم، از سی سال پیش تا به امروز.

این نکته نیز در زندگی ایشان بسیار قابل توجه است که ایشان با تفکراتشان زندگی می‌کرد آنچه که ایشان می‌گفت، اقوال ایشان نبود، هستی ایشان بود و در زندگی چنان زیست که می‌گفت و چنان گفت که می‌زیست و هرگز سر خم نکرد برای طاغوتی و هرگز نهراسید از هیچ جریانی و با توکل به خدا، در سخت ترین شرایط آن چه را که تکلیف خودش می‌دانست ادا کرد.

امیدواریم ما به عنوان کسانی که مثل ایشان اولاً به ذات برایمان تفکر اسلامی و دینی و شیعی مطرح است و ثانیاً و بالعرض خودمان را حامی تمام جریان‌های فکری و عملی می‌دانیم که در جهت رفع حاکمیت استکبار از جهان کنونی است، توفیق پیدا کنیم با نشر آثار ایشان، قدمی در این راه برداریم و این هم یکی از موفقیت‌های بزرگ برای این خاک پاک هست که هم آن چه عملاً در اینجا به عنوان انقلاب اسلامی اتفاق افتاد، راهگشای مستضعفان جهان است و هم آنچه نظراً در این کشور روی داد، به خواست خدا در موقع مقتضی برای جهانیان خصوصاً مسلمانان راه گشا خواهد بود.